

نخستین صندوق سرمایه ارزی از این هفته شروع به فعالیت می‌کند

دلارها به خط تولید می‌آیند؟

یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۴۰۵ | اول ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ | ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۴ | سال هجدهم | شماره ۴۷۰۷ | صفحه ۱۰ هزار تومان

صفحه ۴

روزنامه صبح ایران

VATANEMROOZ.IR

گزارش «وطن امروز» از ابعاد پیشروی مقاومت یمن در مناطق جنوب و غرب

باب‌المندب دروازه پیروزی

صفحه ۳

ISSN:2008-2886 | NO.4707 | VOL.18 | VATAN-E-EMROOZ | ۱۹۲۷ سال و ۲۳ روز گذشت



گزارش «وطن امروز» از نقش پیشروی‌های انصارالله به‌ویژه در باب‌المندب بر افزایش قدرت ژئوپلیتیک ایران و جبهه مقاومت

محور گلوگاه‌ها

تیتربهای امروز



نگرانی سران بریکس از تحریم‌های یکجانبه خارج از چارچوب شورای امنیت سازمان ملل

صف‌آرایی در دهلی

صفحه ۲

وعدۀ ۵ هزار دلاری ترامپ برای انتخابات همزمان با کسری ۱.۸ تریلیون دلاری بودجه آمریکا

قول دلقک با خزانه خالی!

صفحه ۳

درباره ادعای ترامپ مبنی بر دخالت ایران در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا

از تسلیم شوید تا دخالت نکنید!

■ ادعاهای متناقض رئیس‌جمهور آمریکا چگونه واقعیات جنگ و تقویت موقعیت ایران را ثابت می‌کند

صفحه ۲

آمریکای ناتوان



نگاه مهدی حسینی

آمریکا دیگر از جانب شرکایش به‌عنوان متحدی قابل اعتماد که می‌تواند تمام دغدغه‌های امنیتی و نظامی آنان را رفع کند، شناخته نمی‌شود؛ این گزاره اصلی گزارش رسانه آمریکایی نشنال اینترست است. به‌باور این رسانه، آمریکا پس از جنگ ایران و البته اوکراین، در عین حال با انتخاب ترامپ در آن کشور، عملاً در حال از دست دادن همسویی‌های راهبردی کشورهای جهان با خود است؛ روندی که از جنگ اوکراین آغاز شد و اکنون در غرب آسیا هم قابل مشاهده است. به‌باور این رسانه، دوستان آمریکا بسیار آرام در حال جایگزین کردن آن با دیگر قدرت‌ها هستند: «دهه‌هاست ایالات متحده نگران این بوده‌اگر متحدانش آن را رها کنند، چه خواهد شد اما تحولی به‌مراتب مهم‌تر در حال وقوع است؛ بی‌آنکه کسی از آمریکا فاصله بگیرد، دوستان واشنگتن ضمن حفظ روابط خود با آن، در حال یافتن شرکایی هستند که بتوانند برای حمایت نظامی، تأمین مالی و بازآرندگی به آنها اتکا کنند. حاصل این روند، فرسایش آرام قدرت و اهرم نفوذ آمریکاست. واشنگتن ممکن است متحدانش را حفظ کند اما در عین حال توان اثرگذاری بر آنها را از دست بدهد.» به‌نوشته نشنال اینترست، پیمان مکه یک نمونه از این موارد است اما این روند پیش از آن هم آغاز شده بود: «چنین رویکردی برای کاهش ریسک از طریق تنوع‌بخشی به تأمین‌کنندگان امنیتی، دیگر پدیده‌ای استثنایی نیست و نمی‌توان آن را صرفاً محصول دوران جنگ یابحران کنونی خاورمیانه دانست. فرانسه و لهستان سال ۲۰۲۵ پیمان نانسی را امضا کردند که تعهدات دفاعی تازه‌ای را در بر می‌گرفت، با آنکه ۲ کشور زیر چتر حمایتی ناتو قرار داشتند. بریتانیا و آلمان نیز با پیمان کنزینگتون لایه دیگری به این ساختار افزودند؛ پیمانی که در صورت حمله به هر یک از ۲ کشور، کمک متقابل، از جمله با ابزارهای نظامی را پیش‌بینی می‌کند. سپس مه ۲۰۲۶، بریتانیا و لهستان پیمان جدید مشارکت امنیتی و دفاعی را برای همکاری در زمینه موشک‌ها، پدافند هوایی، قابلیت همکاری نظامی و دیگر توانمندی‌ها امضا کردند.» بر اساس این گزارش، واشنگتن سال‌ها هژمونی خود را بر این اساس پایه نهاده بود که هیچ دولتی نمی‌تواند حتی نزدیک میزان قدرت و توانایی آمریکا شود و همین هم امکان مداخله ما به‌ازای امنیت را به این کشور می‌داد و دولتی در جهان را یارای مقابله با قدرت واشنگتن نبود: «متحدانی که برای امنیت خود وابستگی بسیار زیادی به واشنگتن داشتند، ناچار بودند پیش از رد درخواست‌های آمریکا...

ادامه در صفحه ۴

رضا رحمتی: تحولات چند روز اخیر یمن را نباید صرفاً در چارچوب جنگ داخلی این کشور، پیشروی انصارالله یا حتی تشدید رویارویی ایران و آمریکا تفسیر کرد. آنچه در باب‌المندب در حال وقوع است، در سطحی عمیق‌تر، نشانه تغییر جغرافیای قدرت در غرب آسیا و حتی مناسبات نظام بین‌الملل است. گزارش‌های اخیر، از پیشروی انصارالله در ساحل دریای سرخ، تصرف مکه، ذباب و جزیره میون و تلاش برای تثبیت موقعیت صنعا در جزایر پیرامون باب‌المندب حکایت دارد؛ تحولاتی که عملاً یک مسیر دریایی جایگزین برای تنگه هرمز را نیز در معرض فشار قرار داده است. البته طبیعتاً این پایان مسیر نیست و درگیری‌ها برای تثبیت موقعیت بازیگران جریان خواهد داشت و رها کردن چنین موقعیتی توسط جبهه مقابل انصارالله به‌سادگی اتفاق نخواهد افتاد. اهمیت واقعی این اتفاق اما در یک پرسش نهفته است: آنچه در حال شکل‌گیری است، صرفاً گسترش قلمرو انصارالله است یا ظهور نوع جدیدی از قدرت منطقه‌ای که می‌تواند اقتصاد جهان را تحت تأثیر قرار دهد؟ پاسخ به این پرسش، زاویه‌ای متفاوت برای فهم موقعیت امروز ایران ارائه می‌کند. اگر تا دیروز از «محور مقاومت» به عنوان شبکه‌ای از بازیگران همسو با ایران سخن می‌گفتیم، امروز شاید لازم باشد از مفهومی جدیدتر سخن بگوییم: «محور گلوگاه‌ها». منظور شبکه‌ای از نقاط جغرافیایی است که کنترل یا تهدید آنها می‌تواند هزینه حرکت انرژی، کالا و قدرت نظامی را در مقیاس جهانی تغییر دهد.

■ مسأله دیگر تصرف سرزمین نیست

در منطق کلاسیک ژئوپلیتیک، قدرت عمدتاً با میزان سرزمین، جمعیت، منابع طبیعی و عمق استراتژیک سنجیده می‌شد؛ اقدامی شبیه آنچه دولت روسیه در تهاجم به کریمه انجام داد. پیش‌تر دولت قدرتمند، دولتی بود که سرزمین بیشتری در اختیار داشت و می‌توانست ارتش خود را در عمق بیشتری مستقر کند اما ژئوپلیتیک قرن ۲۱، به‌خصوص با جهانی شدن اقتصاد، شبکه‌ای شدن تجارت و وابستگی متقابل انرژی، تعریف دیگری از قدرت را به وجود آورده است: قدرت اثرگذاری بر مسیرها، اهمیت میون دقیقاً از همین‌جا ناشی می‌شود. این جزیره به تنهایی از نظر وسعت یا جمعیت اهمیتی ندارد اما موقعیت آن در قلب باب‌المندب، ارزش آن را چندین

برابر می‌کند. باب‌المندب مسیر اتصال دریای سرخ به خلیج عدن و از آنجا به اقیانوس هند است و هرگونه ناامنی پایدار در آن می‌تواند کشتی‌ها را به مسیرهای طولانی‌تر و پرهزینه‌تر وادار کند. رویترز نیز با اشاره به اهمیت این ابراه، آن را یکی از گلوگاه‌های حیاتی تجارت جهانی توصیف کرده است. بنابراین نباید تصور کرد هدف راهبردی الزاما «بستن باب‌المندب» است. قدرت واقعی می‌تواند در توانایی ایجاد امکان بستن آن نهفته باشد. کافی است صاحبان کشتی، شرکت‌های بیمه، صادرکنندگان انرژی و دولت‌های بزرگ بدانند عبور از این منطقه دیگر بدون هزینه و ریسک نیست. در چنین شرایطی، جغرافیا خود به ابزار قدرت تبدیل می‌شود. این همان نظامی است که تحولات یمن را از یک بحران محلی جدی می‌کند.

■ از محور مقاومت به محور گلوگاه‌ها

سال‌ها تحلیل غالب درباره نفوذ ایران بر مفهوم «محور مقاومت» متمرکز بود؛ شبکه‌ای متشکل از بازیگران منطقه‌ای که می‌تواند اقتصاد جهان را تحت تأثیر قرار دهد؛ پاسخ به این پرسش، زاویه‌ای متفاوت برای فهم موقعیت امروز ایران ارائه می‌کند. اگر تا دیروز از «محور مقاومت» به عنوان شبکه‌ای از بازیگران همسو با ایران سخن می‌گفتیم، امروز شاید لازم باشد از مفهومی جدیدتر سخن بگوییم: «محور گلوگاه‌ها». منظور شبکه‌ای از نقاط جغرافیایی است که کنترل یا تهدید آنها می‌تواند هزینه حرکت انرژی، کالا و قدرت نظامی را در مقیاس جهانی تغییر دهد.

این تحول، یک مزیت مهم برای تهران دارد: ایران برای افزایش هزینه راهبردی رقیب، الزاماً مجبور نیست در همه نقاط حضور مستقیم داشته باشد. بازیگران محلی می‌توانند در جغرافیای خود عمل کنند و در عین حال، اثر ژئوپلیتیک اقدامات‌شان از مرزهای ملی عبور کند. حتی گزارش مؤسسه مطالعات جنگ نیز اخیراً تصریح کرد پیشروی انصارالله در ساحل دریای سرخ، در کنار فشار ایران بر هرمز، می‌تواند یک اهرم مضاعف علیه آمریکا و

متحندان منطقه‌ای آن ایجاد کند. در اینجا یک تغییر مفهومی رخ داده است: قدرت دیگر الزاماً به معنای کنترل سرزمین نیست؛ گاهی به معنای کنترل هزینه عبور از سرزمین است.

■ شکست منطق «مسیر جایگزین»

شاید مهم‌ترین پیامد تحولات اخیر برای رقبای ایران، از همین زاویه آشکار شود. یکی از راهبردهای سنتی آمریکا و کشورهای عرب این بوده که در برابر قدرت ژئوپلیتیک هرمز، مسیرهای جایگزین ایجاد کنند. عربستان سال‌ها بر توسعه ظرفیت انتقال نفت به دریای سرخ و استفاده از مسیرهای جایگزین برای کاهش وابستگی به هرمز تأکید داشت اما اکنون همان مسیر جایگزین در معرض فشار قرار گرفته است.

این اتفاق یک پارادوکس ژئوپلیتیک بسیار مهم ایجاد کرده: هر چه تلاش برای دور زدن یک گلوگاه بیشتر شود، ارزش گلوگاه‌های دیگر افزایش می‌یابد. اگر هرمز تحت فشار قرار گیرد، اهمیت باب‌المندب بیشتر می‌شود و اگر باب‌المندب نیز ناامن شود، گزینه‌های جایگزین برای انتقال انرژی محدودتر و پرهزینه‌تر می‌شوند. گزارش‌های اخیر نیز نشان می‌دهد با پیشروی انصارالله در ساحل دریای سرخ، نگرانی درباره مسیر صادرات نفت عربستان افزایش یافته و حتی حملات به زیرساخت‌های انتقال انرژی آن کشور، آسیب‌پذیری مدل «دور زدن هرمز» را آشکارتر کرده است. در نتیجه، آنچه از منظر منافع ایران اهمیت دارد، صرفاً افزایش فشار بر عربستان یا آمریکا نیست، بلکه کاهش قابلیت مانور رقیب در انتخاب مسیرهای جایگزین است. این همان چیزی است که یک قدرت منطقه‌ای را از یک بازیگر صرفاً نظامی متمایز می‌کند.

■ ایران در حال تغییر «معادله هزینه» است

اگر بخواهیم تحولات اخیر را از منظر منافع ملی بخوانیم، باید از ادبیات ساده «پیروزی نظامی» عبور کنیم. مهم‌تر از تصرف یک بندر یا جزیره، تغییر در معادله هزینه است. در شرایط جدید، آمریکا برای حفظ جریان انرژی و تجارت جهانی مجبور است منابع بیشتری را صرف حفاظت از مسیرهای دریایی کند. عربستان برای حفظ صادرات خود با ریسک‌های جدید مواجه می‌شود. اروپا با افزایش هزینه انرژی و حمل‌ونقل روبرو می‌شود و بازارهای آسیایی نیز باید ریسک بیشتری را در محاسبات

تجاری خود لحاظ کنند. بازار نفت نیز به کوچک‌ترین نشانه‌ای از اختلال در مسیرهای اصلی واکنش نشان می‌دهد؛ چنانکه در روزهای اخیر قیمت نفت دوباره از ۱۱۰ دلار عبور کرد.

در چنین وضعیتی، ایران الزاماً نیاز ندارد همه این هزینه‌ها را مستقیماً پرداخت یا همه این اقدامات را خودش انجام دهد. مزیت ژئوپلیتیک ایران این است که رقیب را مجبور می‌کند هزینه امنیت منطقه‌ای را بسیار فراتر از مرزهای ایران پرداخت کند. این همان چیزی است که می‌توان آن را «عمق راهبردی معکوس» نامید: به جای اینکه امنیت ایران صرفاً در داخل مرزهایش تعریف شود، آسیب‌پذیری‌های رقیب در فاصله صدها و هزاران کیلومتری از مرزهای ایران فعال می‌شود.

■ ظهور قدرتی که «معادله» می‌سازد

از این منظر، تحول بزرگ‌تر را باید در جایگاه ایران در نظم بین‌الملل جست‌وجو کرد. ایران دیگر صرفاً کشوری نیست که باید خود را با معادلات ساخته‌شده توسط آمریکا، رژیم صهیونی یا قدرت‌های عرب تطبیق دهد در حال شکل‌گیری وضعیتی هستیم که جمهوری اسلامی و شرکای آن می‌توانند خود معادلات را برای دیگران دشوار کنند. این تفاوت کوچکی نیست. قدرت‌های بزرگ زمانی در نظام بین‌الملل اثرگذارند که بتوانند محاسبات دیگران را تغییر دهند. اگر واشنگتن هنگام تصمیم‌گیری درباره خلیج فارس مجبور باشد همزمان باب‌المندب، دریای سرخ، امنیت عربستان، قدرت نظامی آمریکا، دست‌کم در سطح تصمیم‌گیری مجبور باشد هزینه‌های جدیدی مواجه شده است. این همان جایی است که باید از «ظهور ایران به عنوان قدرت برتر» سخن گفت؛ نه صرفاً به معنای برتری نظامی مطلق، بلکه به معنای توانایی تعیین دامنه انتخاب‌های دیگران.

حتی مهم‌تر اینکه آمریکا در شرایط فعلی، در برابر درخواست‌های عربستان برای اقدام مستقیم علیه انصارالله با احتیاط برخورد کرده و به دنبال باز کردن جبهه‌ای تازه در یمن نیست؛ موضوعی که نشان می‌دهد قدرت نظامی آمریکا، دست‌کم در سطح تصمیم‌گیری راهبردی، با محدودیت‌های جدیدی مواجه شده است. این همان جایی است که باید از «ظهور ایران به عنوان قدرت برتر» سخن گفت؛ نه صرفاً به معنای برتری نظامی مطلق، بلکه به معنای توانایی تعیین دامنه انتخاب‌های دیگران.

■ جهان در حال ورود به عصر «جغرافیای مسلح» است پیامد نهایی این تحولات حتی از غرب آسیا نیز فراتر می‌رود. نظم آینده جهانی احتمالاً بیش از گذشته تحت تأثیر دولت‌ها و بازیگرانی خواهد بود که بتوانند نقاط اتصال شبکه جهانی اقتصاد را تحت تأثیر قرار دهند. هرمز و باب‌المندب فقط تنگه‌نیستند، بخشی از سیستم عصبی اقتصاد جهانند. بنابراین هر قدرتی بتواند در این نقاط هزینه ایجاد کند، عملاً بخشی از قدرت چانه‌زنی خود را به بازارهای جهانی منتقل می‌کند.

از این منظر، آنچه را در یمن رخ می‌دهد نباید صرفاً «پیشروی انصارالله» نامید؛ این تحول می‌تواند نشانه ورود غرب آسیا به مرحله‌ای باشد که در آن گلوگاه‌ها از مرزهای کشورها مهم‌تر می‌شوند و بازیگران منطقه‌ای از طریق آنها در سیاست جهانی اثر می‌گذارند. جمهوری اسلامی در چنین نظامی یک مزیت تاریخی دارد: دیپلماسی، قدرت دریایی، توان موشکی، روابط منطقه‌ای و پیوندهای اقتصادی ترکیب می‌تواند از «قدرت بازدارنده» به قدرت معادله‌ساز تبدیل شود. این شاید مهم‌ترین معنای تحولات روزهای اخیر باشد: ایران دیگر صرفاً در حال دفاع از موقعیت خود در نظم موجود نیست، بلکه ظرفیت آن را پیدا کرده که هزینه‌های نظم موجود را برای طراحان آن افزایش دهد و به‌تدریج در شکل‌دهی به نظم جدید سهم بیشتری مطالبه کند.

باب‌المندب، از این منظر، فقط یک تنگه نیست؛ آزمونی برای جغرافیای جدید قدرت است. اگر هرمز و باب‌المندب در یک معادله واحد دیده شوند، دیگر نمی‌توان از ایران صرفاً به عنوان یک قدرت منطقه‌ای سخن گفت. سخن از قدرتی است که می‌تواند همزمان بر انرژی، تجارت، امنیت دریایی و محاسبات نظامی چند قدرت بزرگ اثر بگذارد.

در چنین شرایطی، شاید دقیق‌ترین توصیف از تحول جاری این باشد: محور مقاومت در حال تبدیل شدن به محور گلوگاه‌هاست و کشوری که بیشترین ظرفیت بهره‌داری از این جغرافیای جدید را دارد، ایران است.